

## عرفان و تصوف در گستره روایات

علی امینی نژاد

### چکیده

احادیث و روایت‌های فراوانی از امامان معصوم علیهم‌السلام در زمینه تصوف و صوفی‌گری در منابع روایی شیعی آمده است. همچنین، کتاب‌های دست دوم و سوم که امروزه انتشار آن‌ها گسترش یافته است - دست‌آویزی برای برخی برداشت‌های نادرست و داوری‌های نابجا شده و افراد کم‌اطلاع از مصادر روایی را دچار دغدغه کرده است. این روایت‌ها از جنبه‌های مختلفی به این موضوع مهم پرداخته‌اند. بی‌گمان، روشن شدن دیدگاه اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام در این زمینه می‌تواند راه‌گشا باشد.

در این نوشتار، بر آن شدیم تا با بررسی‌های سندی و محتوایی، برخی از پندارهای نادرست را کنارزنیم تا حقیقت را بازشناسیم.

### کلیدواژه‌ها

تصوف، صوفی، تصوف در روایات شیعی.

شوریه‌شکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

## مقدمه

موضوع تصوف و صوفی‌گری در روایت‌های امام معصوم علیه السلام اهمیت فراوان دارد؛ زیرا از یک سو برخی از جنبه‌های تاریخی تصوف در دوره نخستین بازشناسی می‌شود و از سوی دیگر - که هدف اصلی این نوشتار است - دیدگاه اهل بیت علیهم السلام در مورد تصوف در میزان استنباط قرار می‌گیرد که مطلب اخیر در تشخیص راه درست در میان نزاع‌های مختلف و گاه تندی که در طول تاریخ میان عالمان شیعه و حوزه‌های علمیه در زمینه تصوف، بوده است، بسیار اثرگذار خواهد بود.

پس از گردآوری همه روایاتی که در زمینه صوفی‌گری و تصوف در جوامع روایی شیعی وجود دارد، می‌توان همه آنها را در چهار گروه دسته‌بندی کرد که به ترتیب به بحث و بررسی آنها می‌پردازیم.

## گروه اول

طایفه اول از این دست روایات، روایاتی است که از تصوف و صوفی‌گری مدح کرده‌اند و در ضمن آن، راه درست تصوف را نشان داده‌اند.

علامه آیت‌الله وحید بهبهانی رحمته الله علیه در کتاب خیراتیه روایتی را از فاضل مقداد سیوری، شارح باب حادی عشر از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل می‌کند که آن حضرت می‌فرماید:

الصوفی من لبس الصوف علی الصفا وجعل الدنیا خلف القفا و سلک طریق المصطفیٰ و استوی عنده الذهب و الحجر و الفضة و المدر و الکلب و الکوفی خیر من الف صوفی (۴۵/۱).

شیخ احمد احسایی نیز در کتاب *عوالی الثانی* از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل می‌کند که:

التصوف مشتق من الصوف و هو ثلاثة احرف (ص، و، ف) فالصاد صبر و صدق و صفا، و الواو و دو و وفا، و الفاء فقر و فرد و فنا.

این دو روایت هر چند از حیث سند - در بررسی‌های کنونی - ضعیف می‌باشند، ولی از حیث

۱. هم‌چنان که محقق کتاب خیراتیه گفته است این روایت در شرح باب حادی عشر یافت نشده است، ولی فاضل مقداد اثر دیگری نیز با نام کنز‌العرفان دارد که ممکن است این روایت در آنجا آمده باشد.

محتوایی و دلالت، با روح حاکم بر روایات دسته دوم و سوم که روایات قوی السند نیز در میان آنها هست، کاملاً هماهنگ است و در دل خود نوعی نقادی و سره‌سازی دارد که حاکی از پذیرش اصل و حذف پیرایه‌ها و ناخالصی‌ها است. از همین رو، این دو روایت بهترین شاهد جمع میان روایت‌های دسته دوم و سوم با روایت‌های گروه چهارم که در پی خواهد آمد می‌باشند و مؤید جمع‌بندی و استنباط نهایی ما، در این رساله به شمار می‌آیند.

نکته دیگر قابل تأمل در این دو روایت، استناد آنها به امیر مؤمنان علی علیه السلام است. اگر این استناد را بپذیریم و یا دست کم احتمال دهیم، از منظر مباحث تاریخی و بحث‌هایی که در تاریخ تصوف مطرح می‌شود اهمیت فراوان دارد، ولی به دلیل عبارت اخیر در روایت اول که به کوفه اشاره دارد و قرینه‌های تاریخی، به احتمال قوی این روایت‌ها از امامان متأخر همانند امام صادق علیه السلام است.

### گروه دوم

گروه دوم، روایاتی هستند که در آنها امامان معصوم علیهم السلام به نقد برخی از روش‌های سلوک فردی، اجتماعی، سیاسی و فکری جمله‌ای از صوفیان می‌پردازند که در اینجا تنها به دو نمونه از این دست روایت‌ها اشاره می‌شود. البته بیشتر روایاتی که در گروه سوم و چهارم و حتی گروه اول ارائه شده و می‌شود، در بخش‌هایی از خود، این‌گونه نقدها را دارا هستند و باید همه آنها از این جهت، در این گروه بحث شوند:

الف) کلینی رحمته الله در باب اول از کتاب معیشت کافی تنها یک روایت آورده است که: درباره دیدار سفیان ثوری و هم‌فکرانش با امام صادق علیه السلام است. در این روایت، هر چند اسمی از صوفی‌گری و تصوف برده نمی‌شود، ولی با وجود سفیان ثوری و مجموعه قرائن درونی و بیرونی روایت، معلوم است که امام در این روایت به طرز تفکر و عمل عده‌ای نظر دارد که در همان زمان و پس از آن به متصوفه مشهور بودند.

در این حدیث، سفیان ثوری (م ۱۶۱ق) و برخی از هم‌فکران او - که به نظر خودشان صاحبان زهد و تقوا و راعیان سنت نبوی صلی الله علیه و آله بودند - با کج فهمی در معنای زهد، به امام صادق علیه السلام و لباس او ایراد گرفتند و امام به آنان پاسخ مستدلی داد. امام با استفاده از آیات قرآن و احادیث و سنت

نبوی ﷺ و با استشهاد از سیره صحابه و هدایت عقل، معنای مترقی زهد اسلامی و راه درست زندگی مسلمانی را به ایشان نشان داد و در پایان به آنها چنین سفارش فرمود:

دَعُوا الْجَهْلَةَ لِأَهْلِهَا فَإِنَّ أَهْلَ الْجَهْلِ كَثِيرٌ وَأَهْلَ الْعِلْمِ قَلِيلٌ (اصول کافی، ۶۵/۵).

با دقت در فضای کلی حاکم بر روایت و برخی قرینه‌های دیگر، کاملاً روشن است که این گروه شبیه همان‌هایی هستند که محققان از عرفا و حکمای اسلام، همچون صدر المتألهین از آنها با عنوان «جهله صوفیه» یاد می‌کنند. شاید این تعبیر برگرفته از عبارتی در همین روایت باشد که حضرت خطاب به آنها می‌فرماید: «أما علمتم يا جهلة...»

ب) کلینی رحمته الله در فروع کافی روایتی را از امام صادق رحمته الله خطاب به عباد بن کثیر بصری صوفی با سند و عبارت ذیل نقل می‌کند:

علی بن ابراهیم عن محمد بن عیسی بن عبید عن یونس قال: قال ابو عبد الله رحمته الله لعباد بن کثیر البصری الصوفی: ویحک یا عباد غرک أن عف بطنک و فرجک إن الله عزوجل یقول فی کتابه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا ﴿۷۰﴾ يُضْلِعْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ» (احزاب، ۷۰) إعلم أنه لا يتقبل الله منك شيئاً حتى تقول قولاً عدلاً (۱۰۷/۸).

این روایت از جنبه‌های مختلفی اهمیت دارد؛ زیرا اولاً، کلینی از عباد بن کثیر با لقب صوفی یاد می‌کند؛ ثانیاً امام صادق رحمته الله روش سیاسی عباد بن کثیر را نقد می‌کند که این نقد می‌تواند متوجه بسیاری از متصوفین هم باشد؛ ثالثاً و از همه مهم‌تر اینکه به دلالت التزامی، امام صادق رحمته الله روش سلوکی عباد را تنها وقتی که با روش سیاسی و اجتماعی درست همراه باشد، صحیح می‌شمارد.

ملا صالح مازندرانی در شرح اصول کافی (۴۱/۱۲) قول عدلی را که امام صادق رحمته الله از عباد طلب می‌کند، اقرار به ولایت می‌داند؛ زیرا عباد بن کثیر از جمله زهد پیشگان و صوفیان عامی بوده است که در روش سلوکی، زندگی صوفیانه را، تنها روش پارسایی و رعایت تقوای بطن و فرج می‌شمارد. و پرهیز از شهوت‌های جنسی و گرایش‌های شهوانی و نفسانی را همه حقیقت تصوف می‌شمارد. از این رو، امام در ضمن تأیید این میزان از تقوا، در صورتی آن را مورد قبول حضرت حق می‌شمارد.

که با اقرار به ولایت همراه گردد و با استشهاد از آیه قرآنی «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا ﴿۷۰﴾ يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ» (احزاب، ۷۰)، شرط اصلاح نهایی عمل و پذیرش اعمال را دو چیز می‌شمارد: یکی تقوا که در عبارت «اتقوا الله» به آن اشاره شده است و دیگری، قول سدید و عادلانه که تجلی عالی اجتماعی و سیاسی آن در پذیرش ولایت پدیدار است و در عبارت «وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا» به آن اشاره شد.

البته از آنچه در روایت (اول در کلام امام صادق علیه السلام) و یاد در روایات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره رهبانیت اسلامی آمده است، نباید چنین برداشت شود که سلوک و ریاضت و مجاهده با نفس و سختی کشیدن و مرارت دیدن و زندگی صوفیانه و راهبانه در اسلام وجود ندارد. کافی است که برای نمونه به سه روایت زیر که در دو شرائط مختلف ابراز شده است تأمل کنیم. خواهیم دید که سلوک به معنای دقیق کلمه نه تنها مورد تأیید اهل بیت علیهم السلام است، بلکه مطلوب ایشان و بلکه حیات حقیقی اسلامی و شیعی در آن تبلور دارد:

روایت اول: شیخ مفید در *ارشاد* از راویان آثار و احادیث نقل می‌کند که در شبی مهتابی، امیر مؤمنان و مولای موحدان از مسجد خارج شد. گروهی از پشت سر به حضرت رسیدند. حضرت ایستاد و فرمود: شما کیستید؟ پاسخ گفتند، ما شیعیان شما ایم یا امیر المؤمنین! حضرت در صورت‌های آنان نگریست و فرمود: پس چرا سیمای شیعه را در شما نمی‌بینم؟! عرض کردند: مگر سیمای شیعیان چگونه است؟ حضرت در پاسخ فرمود:

صفر الوجوه من السهر، عمش العيون من البكاء، حذب الظهور من القيام، خمص البطون من الصيام، ذبل الشفاه من الدعاء، عليهم غبرة الخاشعين (۲۳۷/۱)

روایت دوم: شیخ طوسی، حدیثی بسیار سنگین از امیر مؤمنان علی علیه السلام را از نوف بکالی به ترتیب ذیل نقل می‌کند:

عن نوف بن عبد الله البکالی قال: قال لی علی علیه السلام: یا نوف خُلِقْنَا مِنْ طِينَةٍ طَيِّبَةٍ وَ خُلِقَ شِيعَتُنَا مِنْ طِينَتِنَا فَإِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ الْحَقُّوْا بِنَا...

قال نوف: فقلت: صف لي شيعتك، يا امير المؤمنين، فبكي لذكرى شيعته. ثم

قال: یانوف، شیعی و الله الحکماء العلماء بالله و دینه، العاملون بطاعته و أمره المهتدون بحبّه أنضاء عبادة، أحلاس زهاده، صفر الوجوه من التهجّد، عمش العيون من البكاء، ذبل الشفاه من الذکر، خمص البطون من الطوی، تعرف الرّبانیة فی وجوههم، و الرهبانیة فی سمتهم، مصابی کل ظلمة. و ریحان کل قبیل، لایشون من المسلمین سلفاً و لایقفون لهم خلفاً، شرورهم مکنونة و قلوبهم محزونة و أنفسهم عفیفة، أنفسهم منهم فی عناء، و الناس منهم فی راحة فهم الکاسة الالباء و الخالصة النجباء و هم الراغون فراراً بدينهم، ان شهدوا لم يعرفوا و ان غابوا لم یفتقدوا، أولئک شیعی الأطیون و اخوانی الأکرمون ألاهاه شوقاً الیهم (المالی، ۵۷۶).

روایت سوم: کلینی از ابن ابی یعفور از امام صادق علیه السلام نقل می کند که آن حضرت فرمودند:

إن شیعة علی كانوا خمص البطون ذبل الشفاه، أهل رافة و علم و حلم یعرفون بالرهبانية فاعینوا علی ما أنتم علیه بالورع و الاجتهاد (کافی، ۲/۲۳۳).

وجوه تأمل و مطالب قابل بررسی ای که در این عبارات و امثال آن است را به هوشمندی و نکته یابی خوانندگان عزیز و امی گذاریم و به بررسی گروه سوم از روایت ها درباره تصوف می پردازیم.

### گروه سوم

در گروه سوم از روایت ها در این زمینه، شخصیت ریاکار و متظاهر و متقلب بسیاری از متحلین به تصوف مورد نقد و هجمه قرار گرفته است. در واقع، آنچه دقیقاً مورد نقد است، ریاکاری، تصنع و عوام فریبی دسته ای از مدعیان تصوف است. به ویژه این انتقادات متوجه کسانی است که با این روش، به نوعی تقابل با ائمه هدی علیهم السلام می پرداختند و مردم را از باب عصمت و هدایت الهی دور می کردند و سیرابی کاذب معنوی پدید می آوردند.

این دسته از روایت ها در باطن خود، متضمن مدح و ثنا بلیغ از تصوف هستند چرا که ریاکاری و تصنع تنها در کار شایسته و عمل بایسته معنا دارد. از همین رو، در آیات و روایات در ارتباط با اصل دین، اعمال صالحه، انفاق، نماز و مانند آنها که حُسن آنها بر کسی پوشیده نیست، به شدت

مسلمانان را از ریاکاری و ظاهرسازی پرهیز دادند و با عباراتی بسیار سنگین و تند ریاکاران و متقلبان در این امور را مورد نکوهش قرار دادند. روشن است که این نکوهش‌ها، نکوهش اصل دین و تقوا و نماز و علم و عمل نیست، بلکه نکوهش ریاکاری و ظاهرسازی است و از جهتی در درون خود متضمن مدح دین و علم و عمل می‌باشد.

در طایفه سوم از روایات، به چند روایت اشاره می‌شود و جمله‌ای از ظرایف و دقائق را بدون هیچ‌گونه توضیحی به هوشمندی و نازک‌یابی خوانندگان گرامی وامی‌گذاریم:

الف) شیخ حرّعاملی در رساله اثنا عشریه از کتاب حدیقه الشیعه محقق اردبیلی از محمد بن حسین بن ابی‌الخطاب روایت می‌کند که وی به همراه حضرت امام هادی علیه السلام در مسجد النبی صلی الله علیه و آله نشسته بودند که جمعیتی از اصحاب و شیعیان نزد آن حضرت آمدند. از جمله آنها ابوهاشم جعفری بود که در نزد امام صاحب منزلت بود. پس از آن گروهی از صوفیه وارد مسجد شدند و دایره وار در گوشه‌ای از مسجد نشستند و به ذکر لاله‌الله مشغول شدند. حضرت خطاب به شیعیانش فرمود:

لا تلتفتوا الی هؤلاء الخداعین فإینهم خلفاء الشیطان و مخربوا قواعد الدین  
یتزهدون لراحة الاجسام و یتجهّدون لصید الانعام یتجوّعون عمراً حتّی یدبخوا  
للایکاف حمراً لایهملّون الا لغرور الناس و لا یقلّون الغذاء الا لملاء العساس و  
اختلاف قلوب الدفناس... (۲۸ و ۲۹).

این روایت هر چند از نظر سند ضعیف است - که بدان اشاره خواهد شد - ولی از نظر محتوی دقیقاً دلیل بر چیزی است که درباره دسته سوم از روایات یاد آور شده‌ایم.

ب) شیخ حرّعاملی در رساله اثنا عشریه از ورام بن ابی فراس و دیگران، موعظه‌هایی را از حضرت عیسی علیه السلام نقل می‌کند که به خاطر وجود عبارت «علمای پشمینه‌پوش» در آن، نقد صوفی و تصوف به شمار آورده است. در هر صورت، در این روایت هم آنچه مورد نقد حضرت عیسی علیه السلام است اختلاف قول و فعل این دست عالمان است که تأیید ضمنی صحت اقوال آنها به شمار می‌آید. حضرت عیسی علیه السلام در این حدیث می‌فرماید:

... فاحفظوا من العلماء الكذبة الذين عليهم ثياب الصوف منكسوا رؤسهم الى الأرض يزورون الخطايا يرمقون من تحت حواجبهم كما ترمق الذئاب وقولهم يخالف فعلهم و هل يجتنى من العوسج العنب و من الحنظل التين؟! و كذلك لا يثمر قول العالم الكاذب الا زوراً و ليس كل من يقول يصدق (ص ۳۵).

ج) اما روايت قوى السندي كه كاملاً قابل تأمل است، توقيع شريفى است كه درباره احمد بن هلال صادر شده است. احمد بن هلال از اصحاب امام هادى عليه السلام و مورد وثوق اصحاب رجال همانند نجاشى است و اكثر اصول اصحاب را روايت کرده است.

ابن هلال در عبادات و رياضات تا بدان پايه بود كه چهل و پنج بار به زيارت بيت الله الحرام رفته بود كه از اين ميان بيست مورد را با پاي پياده انجام داده بود و در مسائل عقيدتى نيز به غلو در حق ائمه معصومين عليهم السلام متهم بود. با اين همه، در مسئله نوآب حضرت ولى عصر عليه السلام عجل الله تعالى فرجه الشريف چهره حقيقى خود را نشان داد و گرچه نيابت عثمان بن سعيد را پذيرفت، ولى نيابت فرزند او محمد بن عثمان را انكار كرد و كار را به جايى رساند كه در توقيعى كه توسط حسين بن روح منتشر شد، حضرت صاحب الامر عليه السلام او را فاسق فاجر خواند و خطاب به شيعيان فرمود: ... احذروا الصوفى المتصنع (معجم رجال الحديث، ۱۵۵/۳).

اين عبارت بسيار رسا و پر معناست و آنچه مورد توجه و استشهاد است، آن است كه حضرت درباره ابن هلال او را صوفى متصنع و رباكار و متظاهر مى نامد كه دقيقاً مدعاى ما را در گروه سوم از روايت ها تبين مى كند.

اما نکته اى كه در اين ميان جالب و شنيدنى است، آن است كه نه تنها ائمه معصومين عليهم السلام، چنين برداشت و تحليلى از رفتار جمله اى از صوفيان داشتند، بلكه بزرگان عرفا و صوفيه نيز به چنين برداشتى از صوفيه رسيده بودند. در جوامع روايى شيعى و سنى، ملاقات زيبا و پر نکته اى ميان شقيق بلخى (م ۱۹۴ ق) و امام موسى بن جعفر عليه السلام گزارش شده است.

شقيق بلخى يكى از نامدار ترين مشايخ اوليه صوفيه و عرفاست. وى مى گويد در راه زيارت خانه خدا مرد تهائى را ديدم كه چيزى با او نبود و رنگش گندم گون بود. با خود گفتم اين مرد از



صوفیه است که می‌خواهد سربار مردم باشد. تا این فکر از ذهنم خطور کرد، آن مرد نگاهی به من کرد و گفت: «یا شقیق اجتنبوا کثیراً من الظنّ ان بعض الظنّ اثم». (از فکر خود) پشیمان شدم و گفتم این شخص مرد صالحی است که مرا به اسم نام برد و به آنچه در دلم بود بی آن که چیزی بر زبان آورم، خبر داد. بار دیگر که او را دیدم از او عذرخواهی می‌کنم. شقیق در ادامه می‌گوید وقتی برای بار دوم مرادید (باز از باطنم خبر داد و) فرمود:

یا شقیق «وَأِنِّي لَقَفَّارٌ لَّئِن تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى» (طه، ۸۲)

وقتی به مکه رسیدم، درباره او پرسیدم، گفتند او موسی بن جعفر علیه السلام است. در این داستان پر نکته، وضع ظاهری امام کاظم علیه السلام به گونه‌ای بود که فردی مانند شقیق بلخی با دیدن ایشان، وی را از جمله صوفیان شمرد، ولی به سبب فراوانی صوفیان متقلب که تصوف خود را وسیله‌ای برای تن‌آسایی و تنبلی قرار داده بودند، هم‌چنان که تعبیر «تَزْهَدُونَ لِرَاحَةِ الْجَسَامِ» در روایت اول از آن حاکی است. در دل خود بی آن که اظهار کند، امام را نیز جزو همان گروه از صوفیان پنداشت، ولی امام کاظم علیه السلام، وی را اهل آن دانست که به خطا و خطور او آگاهی دهد و این معنا، و آنچه در ادامه حدیث آمده خود حاکی از ظرایف ویژه‌ای است که بر اهلیش پنهان نیست و این آشنایی به همین ماجرا تمام نمی‌شود زیرا شقیق راوی چندین روایت از امام کاظم علیه السلام است که خود خبر از ادامه ارتباط می‌دهد، ولی بی گمان ارتباط شقیق با حضرت یک ارتباط معمولی نبوده است؛ هم‌چنان که از ابتدای آشنایی وی با امام برمی‌آید و مادر میان اهل سلوک بسیار مشاهده می‌کنیم که سالکی ارتباط خود را با استاد اصلی سلوکی خود سال‌ها و تا پایان عمر و گاهی برای همیشه در کتمان نگاه می‌دارد و بسیار بعید است که شخصی مانند شقیق که خداوند متعال چنین استادی نصیب او کرده و از همان آغاز مقام معنوی‌اش را بر او آشکار کرده است، رها سازد. از همین جاست که بررسی تمام سخنان شقیق لازم می‌نماید؛ زیرا به احتمال قوی بسیاری از آنها کلمات ائمه معصومین علیهم السلام است که از طریق امثال شقیق در میان صوفیه راه یافته است.

#### گروه چهارم

چهارمین گروه و آخرین طایفه از روایات باب، روایاتی‌اند که اصل تصوف را انکار می‌کنند. در این

سبب، چند روایت نقل شده است که به بررسی آنها می پردازیم:

الف) شیخ حرّ عاملی در رساله الاثنی عشریّه (ص ۳۳) و محدث نوری در مستدرک الوسائل (۳/۳۹۳) از ملا احمد اردبیلی نقل می کنند که وی در کتاب *حدیقه الشیعه* روایتی را درباره ابوهاشم صوفی کوفی - یعنی همان کسی که اکثر محققان تاریخ تصوف، وی را اولین کسی می دانند که به صوفی شهرت داشته است - از ناحیه امام صادق علیه السلام نقل می کند:

سُئِلَ الصّادِقُ علیه السلام عَنْ حَالِ أَبِي هَاشِمِ الْكُوفِيِّ الصُّوفِيِّ فَقَالَ: إِنَّهُ فَاسَدَ الْعَقِيدَةَ جَدًّا وَ هُوَ الَّذِي اسْتَدْرَجَ مَذْهَبًا يُقَالُ لَهُ التَّصَوُّفُ وَ جَعَلَهُ مَفْرَأً لِعَقِيدَةِ الْخَبِيثَةِ.

این روایت در حالی به امام صادق علیه السلام استناد داده می شود که برخی از شاگردان و اصحاب خود آن حضرت - که در این مورد بیشتر سخن خواهیم گفت - ملقب به صوفی بوده اند. افزون بر آن که ساختار و ادبیات این حدیث همانند روایات بعدی این طایفه، بسیار محل تأمل و تردید است. از همین رو، هیچ یک از منابع معتبر حدیثی همچون کتب اربعه و حتی مجموعه های بزرگ روایی همانند *بحار الانوار* که بنابر نقل همه روایات - حتی احادیث ضعیف - را دارند، این حدیث را نقل نکرده اند. در میان فقیهان و محدثان متأخر نیز هیچ کس حاضر به نقل این روایت نشده است، تنها مصدر شیخ حرّ عاملی و محدث نوری، کتاب *حدیقه الشیعه مقدّس اردبیلی* است که این طریق واحد نیز از دو جهت مورد تأمل و تردید جدی قرار داد:

۱. انتساب تمام *حقیقه الشیعه* و یادست کم بخشی که در ردّ صوفیه است - که این روایت و روایات همسان در آن نقل شده است - به ملا احمد اردبیلی علیه السلام مورد اشکال و تردید است.

این تردید از همان زمان نزدیک به عصر تألیف مطرح بوده است تا جایی که شیخ حرّ عاملی (م ۱۱۰۴ق) که نزدیک به یک سده از عصر تألیف متأخر است در رساله *اثنا عشریّه* به تفصیل درباره صحت انتساب کتاب بر مقدّس اردبیلی بحث می کند و شش وجه در اثبات این انتساب ارائه می دهد که وجه اول و سوم و چهارم و پنجم، در مقام چنین امر مهمی، تنها برای بالا بردن شمار وجوه است و قابل اعتنا نیست. در وجه دوم، فراوانی نسخه های کتاب و شهرت انتساب آن به مقدّس اردبیلی را در آن زمان که بیش از صد سال با زمان تألیف فاصله دارد، دلیل انتساب می شمارد

و در وجه ششم، دلیلی می‌آورد که بر وجود تحریف در کتاب و نیز میزان تردید در آن می‌افزاید. وی در وجه ششم می‌گوید:

و سادسها: أن الذي يدعون أنه قرينة على عدم صحة نسبة لا يدل على ذلك مع احتمال كونه زيادة من الصوفية الآن في بعض النسخ لإيهام الطعن فيه وذلك مواضع يسيرة جداً متميزة عن أسلوب الكتاب توجد في بعض النسخ دون بعض والله أعلم.

جالب است که از معاصر شیخ حرّ عاملی یعنی علامه محمد باقر مجلسی صاحب بحار الانوار نقل شده است که وی انتساب حدیقه‌الشیعه به مقدس اردبیلی را قبول نداشته و این نسبت را کذب می‌دانسته است و هر چند برخی (مستدرک الوسائل، ۳/۳۹۳) این نقل را ثابت نمی‌دانند، ولی مهم‌ترین قرینه‌ای که چنین نقلی را تأیید می‌کند، با وجود آن که کتاب حدیقه‌الشیعه در زمان وی به اعتراف شیخ حرّ عاملی دارای نسخه‌های فراوان بوده و مشهور نیز آن را به ملا احمد اردبیلی منسوب می‌دانسته‌اند؛ لا اقل هیچ یک از روایات مربوط به تصوف را نقل نکرده است. با آن که مبنای علامه مجلسی در بحار الانوار حفظ همه میراث روایی شیعه بوده است.

محدث نوری در فایده سوم از خاتمه مستدرک الوسائل در شرح حال مقدس اردبیلی رحمته، بحث بسیار مفصّلی را با عبارت «و مما يناسب هذا المقام بل يجب التعرض له بيان صحة نسبة كتاب حدیقه‌الشیعه الیه كما هو المشهور» آغاز می‌کند و حدود سه صفحه بزرگ از طبع سنگی در اطراف مسئله بحث می‌کند، در پایان نظر صاحب روضات را که به چند دلیل درستی این انتساب را رد کرده است، نقل می‌کند.

اگر تحریف و جعلی در انتساب کتاب و یا دست کم بخشی از آن که در ردّ صوفیه است مطرح باشد - که بعید هم نیست - روشن است که چرا شخصیتی همانند مقدس اردبیلی طرف این انتساب انتخاب شده است؛ زیرا اولاً مقام زهد و معنویت و کرامت وی بر همگان مسلم بوده است و استفاده از چنین موقعیتی بهتر می‌توانسته اهداف جا‌اعلان را تأمین نماید و ثانیاً ممکن است این انتساب برای دفع اتهام تصوف از مقدس اردبیلی صورت گرفته است؛ زیرا هم چنان همواره برخی با نقل

گوشه‌ای از سخنان عالمان بزرگ کوشیده‌اند این شخصیت‌ها را به نفع خود تصاحب کنند تا از جایگاهی پرمدافع از جهت کمی و کیفی برخوردار باشند. در همه زمان‌ها نیز مسئله این چنین بوده است. ملا احمد اردبیلی شخصیت ممتاز عرفانی زمان خود بوده است و مکاشفه‌ها و کرامت‌ها و مقامات معرفتی او می‌توانسته برخی از طرفداران بی‌فکر را وادار د تا به هر وسیله‌ای شخصیت محبوب خود را فقیهی ضد تصوف جلوه دهند و یا برخی را آگاهانه و با انگیزه تصاحب چنین شخصیتی به نفع خود، به سوی این انتساب جعلی و یادست کم تثبیت و تأیید انتساب مطرح میان دیگران بکشاند. علامه امینی رحمته الله در *الغدیر* پس از نقل سخن سعید نفیسی در باره قشری بودن محقق اردبیلی، سخت برآشفته می‌شود و پس از تقسیم تصوف، به تصوف باطل و حق، قرار دادن مقدس اردبیلی را در عدد مشایخ عرفانی شایسته می‌شمارد و می‌گوید:

... بل یحقّ علینا أن نعدّه من مشیخة الطریقة و العرفاء بها... (۲۸۴/۱۱)

و در ادامه، همه روایت‌هایی را که در *حدیقه الشیعه* از محقق اردبیلی نقل شده است متوجّه تصوف باطل می‌داند.

۲. اگر هم استناد کتاب *حدیقه الشیعه* را به مقدس اردبیلی قطعی بدانیم، وی در نقل حدیث متفرد است و هیچ کدام از منابع پیشین - بنا بر تتبع صورت گرفته - این حدیث را نقل نکرده‌اند و مصدر و سندی هم که در *حدیقه الشیعه* برای حدیث ذکر شده مورد اشکال است. در این کتاب، *قرب الاسناد* ابن بابویه حمیری قمی مصدر حدیث معرفی شده است و سند مطرح در آن به شکل زیر است:

... مارواه علی بن الحسین بن بابویه قمی فی قرب الاسناد الذی صنّفه عن سعد بن عبدالله عن محمد بن عبدالجبار عن العسکری رحمته الله أنه قال سئل الصادق رحمته الله عن حال ابی هاشم الکوفی الصوفی فقال:...

این سند دست کم از دو جهت دچار اشکال است؛ زیرا اولاً در کتاب *قرب الاسناد* که اکنون در دست ماست این حدیث وجود ندارد؛ ثانیاً گرچه اصل انتساب کتاب به ابن بابویه قطعی است، ولی کارشناسان راه‌پایی ضیاع و نقصان به این اثر را گزارش کرده‌اند (ر.ک: محدث نوری، خاتمه مستدرک

الوسائل، ۵۲۹/۳؛ عاملی، ثلاثیات الکلینی، ۲۵) و چه بسا همانند ضیاع و نقصان، زیادی و اضافه هم در بعضی نسخه‌ها راه یافته باشد.

گذشته از همه این دغدغه‌ها، اگر هم وجود این حدیث را در قرب الاسناد بپذیریم و سند روایت را تا امام معصوم علیه السلام تصحیح کنیم، باز هم نمی‌توان در چنین مسئله مهمی بر خبر واحدی که هیچ سندی جز قرب الاسناد نقل نکرده است تکیه کرد.

ب) روایت دیگری که جزو این دسته به شمار می‌آید، ذیل روایتی است که از امام هادی علیه السلام نقل می‌شود و ما صدر آن را جزو گروه سوم آوردیم. شیخ حرّ عاملی در رساله اثنا عشریة (ص ۲۹) ذیل حدیث را این چنین نقل می‌کند:

(پس از سخنان امام هادی علیه السلام در مورد جماعتی از صوفیان که در مسجد گرد آمده بودند و حضرت سخنان بسیار تندی در مورد آنها گفتند که پیش‌تر نقل شد) فقال له رجلٌ من اصحابه «وان كان معرفتاً بحقوقكم؟!» قال فنظر عليه السلام اليه شبه المغضب وقال دع ذاعتك، من اعترف بحقوقنا لم يذهب في عقوقنا، أما تدرى أنهم اخس طوائف الصوفية و الصوفية كلهم من مخالفتنا و طريقتهم مغايرة لطريقتنا و إن هم الأنصاري أو مجوس هذه الأمة اولئك الذين يجهدون في إطفاء نور الله بأفواههم والله متم نوره ولو كره الكافرون.

این روایت همانند روایت‌های دیگر این طایفه تنها در حدیقة الشیعه منسوب به محقق اردبیلی آمده است که به نظر می‌رسد بررسی‌های دقیق‌تری می‌تواند ریشه‌های ماجرا را باز شناساند و رد پای مسائل سیاسی و یا دین‌باوری‌های جاهلانه‌ای را که می‌گوید هدف وسیله را توجیه می‌کند، کشف کند. این افراد که حتی در میان عالمان و روایان احادیث نیز بوده‌اند، هزاران حدیث را در باب‌های مختلف تفسیری، فقهی و روایی پراکنده کرده‌اند.

نه تنها هیچ منبع معتبری همانند کسافی حدیث یاد شده و روایات مشابه آن، را نقل نکرده است، بلکه در هیچ منبعی حتی منابع حدیثی که بنابر جمع و ضبط همه میراث حدیثی را دارند، نیامده‌اند. با توجه به آن که اگر به واقع چنین روایات تندی در مسائلی مانند مسئله تصوف و صوفیه

که بی گمان مورد انتقاد ائمه معصومین علیهم السلام بودند و مادر قسمت‌های پیشین این واقعیت را مورد بررسی قرار دادیم و به تبع آن عالمان و فقیهان شیعه با حدّت و شدّت بیشتری مسئله را پی‌گیری نموده‌اند. وجود می‌داشت، بی‌شک می‌بایست از طرق مختلف و به وسیله بزرگان اصحاب امام صادق علیه السلام و امامان متأخر علیهم السلام نقل می‌شد و در کتب معتبر و در صدر ابواب انتقال می‌یافت.

ج) حدیث دیگری که شیخ حرّ عاملی در *ائتاعشریه* (ص ۳۳) و محدّث نوری در *مستدرک* (۳۸۰/۱۱) از ملا احمد اردبیلی در *حدیقة‌الشیعه* نقل می‌کنند و برخی نیز همواره آن را بر سر فیلسوفان الهی می‌گویند، روایتی است که با سند زیر از امام حسن عسکری علیه السلام نقل می‌شود:

نقل السيد المرتضى عن الشيخ المفيد عن احمد بن محمد بن محمد بن الحسين بن الوليد عن أبيه عن سعد بن عبد الله عن محمد بن عبد الجبار عن العسکری علیه السلام أنه کلم أباهاشم الجعفری فقال یا أباهاشم سیأتی علی الناس زمانٌ وجوهم ضاحکة مستبشرة وقولهم مظلمة منکدرة، السنّة فیهم بدعة و البدعة فیهم سنّة، المؤمن بینهم محقرّ و الفاسق بینهم مؤقرّ، أمراؤهم جاهلون جائرون و علماؤهم فی ابواب الظلمة سائرون، اغنیانهم یسرقون زاد الفقراء و اصاغرهم یتقدّمون علی الکبراء، کل جاهلٍ عندهم خبیر و کل محیلٍ عندهم فقیر، لا یمیزون بین المخلص و المرتاب و لا یعرفون الضانّ من الذناب، علماؤهم شرار خلق الله علی وجه الارض لأنهم یمیلون الی الفلسفة و التصوف و ایسم الله انهم من أهل العدول و التحرف، یمالغون فی حبّ مخالفیننا و یضلون شیعتنا و موالینا و ان نالوا منصباً لم یسبعوا من الرشا و ان خذلوا عبدوا الله علی الریا لأنهم قطع طریق المؤمنین و الدعاة الی نحلة الملحدين فمن ادرکهم فلیحذرهم و لیصن دینه و ایمانه ثم قال: یا أباهاشم بهذا حدثنی ابي عن آبائه عن جعفر بن محمد علیه السلام و هو من اسرارنا فاکتمه الا عن أهله.

این حدیث هم تنها در حدیقه نقل شده است و منابع پیشین به ویژه منابع اصلی روایی از آن خالی است. افزون بر مشکل سندی، از نظر دلالتی هم مطلبی وجود دارد که در جمع‌بندی پایانی خواهد آمد.

د) شیخ حرّ عاملی در اثناعشریه (ص ۳۴) از عارف کامل شیخ بهاء الدین عاملی نقل می‌کند که وی در کشکول روایتی را از پیامبر گرامی اسلام ﷺ به ترتیب زیر نقل می‌کند:

قال النبي ﷺ: لا تقوم الساعة على امتي حتى يخرج قوم من امتي اسمهم صوفية ليسوا مني و أنهم يهود امتي يحلقون للذكر و يرفعون اصواتهم بالذكر نظنون انهم على طريق الابرار بل هم اضل من الكفار و هم اهل النار لهم شهقة كشهقة الحمار و قولهم قول الابرار و عملهم عمل الفجار و هم منازعون للعلماء ليس لهم ايمان و هم معجبون باعمالهم ليس لهم من عملهم الا التعب.

این روایت هم در هیچ مصدری یافت نشد و افزون بر جنبه‌های دیگر که به سبب طولانی نشدن کلام از آن می‌گذریم، این روایت نیز - آن چنان که بعداً خواهیم گفت - مانند روایت‌های دسته سوم بیشتر جنبه نقد شخصیت و نوع رفتار صوفیان را دارد. اتفاقاً در این حدیث، قول آنها قول ابرار دانسته شده و نقد اساسی در یکسان نبودن قول و فعل آنهاست.

ه) شیخ حرّ عاملی در اثناعشریه (ص ۳۰) از حدیقه الشیعه محقق اردبیلی از امام رضا علیه السلام حدیثی را بدین ترتیب نقل می‌کند:

مارواه ایضاً فی کتاب المذکور باسناده عن الرضا علیه السلام أنه قال: لا يقول احد بالتصوف الا لخدعة أو ضلالة أو حماقة و أمان من سمى نفسه صوفياً للتقية فلا إثم عليه.

اگر سند این روایت را در نظر نگیریم، می‌توان وجه صحیحی همانند روایات دیگر که در ادامه می‌آوریم برای آن برداشت کرد، ولی اگر مذاقه‌های فنی حدیث‌شناسی را مورد توجه قرار دهیم احتمال جعل در آن بسیار است. افزون بر آن که در این حدیث زیرکی بیشتری به کار رفته است؛ زیرا در عین نفی کامل تصوف، در صدد حلّ برخی از مسائل دیگر همانند ملقب بودن بسیاری از روابیان شیعه به لقب صوفی است و با طرح مسئله تقیه در پی توجیه این تسمیه برآمده‌اند؛ در حالی که اساساً تقیه در مسئله تصوف و پذیرفتن آن بی‌معناست؛ زیرا اصوفیه اگر نگوئیم همیشه، در بیشتر زمان‌ها زیر فشار قدرت‌های حاکم و مورد نقد و تکفیر بوده‌اند. اگر هم بپذیریم که اظهار تصوف در

میان جمعیت خاص و در شرایط ویژه و موقت می توانسته است به صورت تقیه صورت پذیرد، نام گذاری به صوفی و تصوف به عنوان تقیه، هیچ وجهی نداشته است، جز در زمانی که احتمال جعل این حدیث و روایات مشابه آن وجود دارد؛ یعنی در زمان حکومت صفویه که مذهب رسمی ایران تصوف و تشیع صوفیانه بوده است. چه بسا در چنین عصری که مخالفان تصوف که در خفقان بودند، از روی تقیه اظهار تصوف کرده باشند و جعل چنین حدیثی با توصیه ذیل آن در چنین فضایی محتمل است.

(و) شیخ حرّ عاملی در *اثناعشریه* (ص ۳۲) و *محدث نوری* در *مستدرک* (۳۲۳/۱۲) هر دو از محقق اردبیلی در *حدیقه الشیعه* نقل می کنند که امام رضا علیه السلام به ابی نصر بزنطی و محمد بن اسماعیل بن بزّیع فرمود:

من ذکر عنده الصوفیة ولم ینکرهم بلسانه او قلبه فلیس منا ومن انکرهم فکانما  
جاهد الکفار بین یدی رسول الله صلی الله علیه و آله.

(ز) شیخ حرّ عاملی در *اثناعشریه* (ص ۳۲) و *محدث نوری* در *مستدرک الوسائل* (۳۲۳/۱۲) هر دو روایت زیر را از *حدیقه الشیعه* نقل کرده اند:

قال رجل للصادق علیه السلام: قد خرج فی هذا الزمان قومٌ یقال لهم الصوفیة فما تقول  
فیهم؟ فقال علیه السلام: إنهم اعدائنا فمن مال الیهم فهو منهم و یحشر معهم و سیکون اقوامٌ  
یدعون حبنا و یمیلون الیهم و یتشبهون بهم و یلقبون انفسهم بلقبهم و یأوکون  
اقوالهم الا فمن مال الیهم فلیس منا و أنه منه براءٌ و من انکرهم و ردّ علیهم کان  
کمن جاهد الکفار بین یدی رسول الله صلی الله علیه و آله.

این روایت هم همانند روایت قبلی و روایت های دیگر این گروه در هیچ مصدری جز *حدیقه الشیعه* یافت نشده است و با تأمل در عبارت های این روایت به خوبی می توان فضای سازندگان احتمالی این حدیث را که در دوره رواج تصوف در ایران دست به مبارزه زده اند، درک کرد.

نکته دیگری که نباید از آن غفلت کرد آن است که اگر این دست روایات و یا بخشی از آنها که



مطلق تصوف را نفی می‌کنند جعلی باشند، نباید از فراوانی این احادیث مقهور شد؛ زیرا یکی از شگردهای مؤثر جاعلان حدیث، جعل روایات فراوان در موضوع واحدی است که از نظر آنان مهم است؛ زیرا هر انسان معتقدی وقتی با حجم انبوهی از روایات - هر چند ضعیف - برخورد کند، تحت تأثیر قرار گرفته و به راحتی نمی‌تواند همه آنها را انکار کند، به نظر ما چنین شگردی دقیقاً در موضوع خلافت و امامت رخ داده است. در فضای سنیان دین باوری که در جای جای کتاب‌های حدیثی آنان، مدح و ثنای خلفای سه گانه از زبان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است، انکار و رد همه آنها - گرچه به جعل آنها آگاه باشد و یاد دست کم احتمال جعل را متفنی نداند - برای او سخت و دشوار است.

در پایان و به عنوان جمع‌بندی روایت‌های گروه چهارم، باید یادآور شد که اگر از ضعف سندی و مصدري روایات این گروه چشم‌پوشی کنیم، دو نکته مهم را در تحلیل این روایت‌ها نمی‌توان نادیده گرفت:

اول - این روایات را باید به روایت‌های گروه دوم و گروه سوم ارجاع دهیم؛ زیرا شأن اصلاحی امامان معصوم علیهم‌السلام نسبت به کلام و فلسفه، در مقایسه با تصوف نیز کاملاً مشهود است و آنچه را در گروه دوم و سوم از روایت‌ها آورده‌ایم می‌توان رویکرد اساسی ائمه هدی علیهم‌السلام در مورد تصوف تلقی کرد؛ زیرا شواهد فراوانی این دیدگاه را اثبات می‌کند. نفی مطلق تصوف، با آن که بسیاری از مؤلفه‌های عملی و معرفتی آن از حیث محتوا مورد تأیید دین است - بی‌معناست. پژوهشگران بر این باورند که روایات نفی و طرد و ذم علم کلام، بیش از روایات نفی و ذم تصوف و یا نجوم و مانند آن است، ولی هیچ یک از آنها بر نفی مطلق علم کلام دلالت نمی‌کند، بلکه امامان معصوم علیهم‌السلام در پی نقد و تکمیل علم کلام بوده‌اند و در صدد بازگویی شرایط داخلی و خارجی علم کلام و مشخص متکلم و شیوه مناظره بوده‌اند. علامه شعرانی در حاشیه‌ای بر شرح اصول کافی ملا صالح مازندرانی در این باره می‌گوید:

... و رَوَدُ فِي الْأَحَادِيثِ النَّهْيُ عَنِ الْكَلَامِ أَكْثَرَ مِمَّا وَرَدَ عَنِ التَّصَوُّفِ وَ ذَمُّ الْمُتَكَلِّمِينَ  
 افحش من ذم الصوفية والمنجمين. وفي كتاب كشف المحجة: أن مؤمن الطاق

استأذن علی ابی عبدالله علیه السلام فلم یأذن له لكونه متکلماً وقال: ان الکلام و الخصومات تفسد النیة و تمحق الدین و عنه (علیه السلام) ایضاً: «متکلموا هذه العصابة من شرار من هم منهم»، و لو ورد مثل ذلك فی النجوم و المنجمین لکان کافياً فی إدارة الدو ثر علیهم و ابطالهم و لعنهم و طردهم من قبل أهل الحدیث. و کل من هو عدو لعلم یمكنه أن یجد فی الأحادیث ما یؤید به مدعاه و الاخباریون منا جمیعاً و آیات ذموا بها المجتهدین و أهل النظر و غرضهم الفرار من ثقل الاصطلاحات و التفکر فی أمور عجزوا عنه و ابداء عذر لجهلهم و أنهم لم یتعلموها لحرمتها و منع الشرع عنها لانتقصان عقلهم و قلة فهمهم و قصور ذهنهم عن فهم المطالب الدقیقة.

تأمل در روایت چهارمی که کلینی در نخستین باب کتاب حجت کافی (۱/۱۷۱) می آورد، همه مدعا را روشن می سازد. یونس بن یعقوب می گوید: وقتی مردی از شام برای مناظره با اصحاب امام صادق علیه السلام آمد، امام به من رو کرد و فرمود: «یا یونس لو کنت تحسن الکلام کلمته؛ ای یونس اگر کلام می دانستی با وی مناظره می کردی» یونس می گوید با حسرت و اندوه فراوان به حضرت عرض کردم: «جعلت فداک إنی سمعتک تنهی عن الکلام و تقول: «ویل لأصحاب الکلام...»؛ فدایت شوم، شنیدم از کلام نهی فرموده اید و گفته اید: وای بر اصحاب کلام...» حضرت فرمودند: «إنما قلت: فویل لهم إن ترکوا ما أقول و ذهبوا الی ما یریدون؛ آری من آن سخن را در مورد اهل کلام گفته ام اما آن سخن در موقعی است که آنچه من می گویم (که مطابق با حق است) رها کنند و در پی خواسته های خود بروند».

اینجاست که انسان به ژرفای سخن امام صادق علیه السلام پی می برد که می فرماید: «حدیث تدریه خیر من الف حدیث ترویه». امام تنها کسی را فقیه می شناسد که زوایای کلام ائمه را در یابد. از این رو، در ادامه روایت پیشین می فرماید:

«ولا یكون الرجل منکم فقیهاً حتی یعرف معاریض کلامنا» (صدوق، معانی الاخبار، ۲).

همین رویکرد را ائمه هدی و پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله حتی با علم فقه و علم دین نیز داشته اند. علامه مجلسی در بحار الانوار روایتی را از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نقل می کند که آن

حضرت فرمود:

سیأتی علی امتی زمان لا یبقی من القرآن الارسمه و من الاسلام إلا اسمه ... فقهاء ذلك الزمان شرّفقهاء تحت ظلّ السماء منهم خرجت الفتنة و اليهم تعود.

علامه شعرانی در حاشیه‌ای بر شرح اصول کافی ملاصالح مازندرانی، پس از آن که بحث مفصلی در مفساد و مصالح علم کلام ارائه می‌کند و شرافت و بلکه ضرورت علم کلام را وقتی از مفسادش خالی باشد گوشزد می‌کند، می‌گوید:

... و كذلك كل علم ورد فيه ذمّ و مدح و كل صنعة كذلك مثل الحياكة و الصرف و غیرهما مما يحتاج اليه الناس و علم جوازه بالتواتر بل الضرورة و لا يمكن حمل الذمّ فيه على المنع الا من بعض الوجوه و الاعتبار و اذا خلا عنها لم يكن مرجوحا، و من مفساد علم الحديث اقتصار المحدث على الرواية و ترك الدراية كما مرّ و من مفساد الاجتهاد الاعتماد على الرأي و القياس، و من مفساد الفلسفة التقليد و ترك الدليل و الاعراض عن السنة، و من مفساد علم النجوم الاعتماد على الاحكام و دعوى على الغيب، و من مفساد التصوف البدع و المحالات، و من مفساد الأنساب و أشعار العرب الخوض في الفضول، و من مفساد علم التفسير الاعتماد على رأي من ليس قوله حجة.

وی در پایان، در جمله‌ای کوتاه و در مقام جمع‌بندی می‌گوید:

و لا يحرم شيء من تلك العلوم لوجود هذه المفساد فيها بل يجوز الخوض فيها و الاجتناب عن المفساد (۱۵۳/۳).

بنابراین، اگر در روایت‌های گروه چهارم از حیث سند و مصدر خدشه نکنیم، باید آنها را به روایت‌های گروه دوم و سوم ارجاع دهیم.

دوم- این روایت‌ها بر فرض درستی، تنها صوفیان زمان ائمه علیهم‌السلام و همه کسانی را که همانند آنانند شامل می‌شود. همواره بوده‌اند مدعیان دروغین و ریاکاری که سلوک الی‌الله را به ریش و سیبیل و بازی‌های مسخره و رقص و مانند آن می‌شمارند و صدها بدعت در دین حق به وجود می‌آورند که در طول تاریخ عارفان راستین و صوفیان شریعت‌مدار و عالمان حقیقی از دست آنان

در رنج و عذاب بوده‌اند و پیوسته با آنها مبارزه کرده‌اند که اگر قرار باشد شرح کلمات آنها در این باره جمع آوری شود کتاب مفصلی خواهد شد.

برای نمونه، بجاست، سخن عبدالکریم بن هوازن قشیری (م ۴۶۵ ق) را که از سخن مدعیان بی‌بنیان آزرده خاطر است، از نظر بگذرانیم. وی در رساله قشریه می‌گوید:

... و ارتحل عن القلوب حرمة الشريعة فعدوا قلة المبالاة بالدين أو ثوق ذريعة و رفضوا التمييز بين الحلال والحرام... واستخفوا بأداء العبادات واستهانوا بالصوم والصلاة... ثم لم يرضوا بما تعاطوه من سوء هذه الأفعال حتى أشاروا إلى أعلى الحقائق والاحوال وادعوا أنهم عن رفق الأغلال وتحققوا بحقائق الوصال وأنهم قائمون بالحق تجرى عليهم احكامه وهم محو... وأنهم كوشفوا بأسرار الأحديّة... وزالت عنهم احكام البشرية... (ص ۱۶ و ۱۷).

آنچه در روایت‌های گروه چهارم آمده است، این دسته از صوفیان نادان و مدعیان بی‌عمل را شامل است، ولی عارفان حقیقی و سالکان کوی الهی که در معرفت و عمل، جز قرآن و سنت نبوی و ولوی چیز دیگری نگفتند و در راستای حقایق دین و صراط مستقیم شریعت گام برداشتند، به لحاظ موضوعی و تخصصی از این روایات خارج‌اند و هم‌چنان که اندیشمندان و محدثان بزرگ گفته‌اند نمی‌توان سید بن طاووس، خواجه نصیرالدین طوسی، علامه بحر العلوم، سیدعلی قاضی طباطبایی، ملاحسینقلی همدانی، سیداحمد کربلایی، صدرالمতألهین شیرازی، محقق سبزواری، علامه طباطبایی، امام خمینی و ده‌ها نفر از رجال برجسته علم و تقوا و عرفان را مشمول این احادیث شمرد و یک سره اسم تصوف و عرفان را به باد انتقاد گرفت.

به بیان فنی‌تر، موضوع این دست روایت‌ها شکل خاصی از تصوف و صوفی‌گری است و با تغییر حقیقت آن، نمی‌توان همان حکم پیشین را مترتب دانست، بلکه حکم نیز به تبع تحوّل موضوع متحول خواهد شد. تأمل در این نکته بسیاری از پژوهشگران را بر آن داشته است که تصوف را همانند هر علم دیگری به دو قسم تصوف مشروع و تصوف نامشروع تقسیم کنند و روایات گروه چهارم را متوجه قسم دوم تصوف بدانند.

در این زمینه، پیش تر کلامی را از علامه امینی رحمته الله علیه نقل کرده ایم. در همین راستا، آنجا که ملاصالح مازندرانی در شرح اصول کافی، ضرورت شیخ عارف را برای سالک مرید گوشزد می کند، علامه شعرانی در توضیح کلام او می گوید:

لاریب أن الشارح كان مائلاً إلى التصوف و كما ان فى الفقه طريقاً ليرضاه الشارع و هو طريق الانتماء رحمته الله علیه و طريقاً لا يرضاه كطريق الرأى و القياس كذلك التصوف بعضه مشروع و هو التعبّد بالعبادات و الرياضات الشرعية و لا يتوهم أن الشارح رحمه الله من الصوفية المتبدعة الجاهلة الذين لا يعرفون السلوك و معنى الشيخ و الارشاد و المرید و فائدة الارادة، بل مراده السلوك الشرعى و تهذيب النفس و تکمیل المعرفة و الرياضة على وفق ما تجوزه الشريعة (۴۱/۲).

#### خاتمه

برای تکمیل بحث لازم است دو نکته مهم مورد توجه قرار گیرد:

#### اول: راویان ملقب به صوفی

هرچه از نیمه قرن دوم هجری که زمان رسمی پیدایش واژه صوفی و تصوف با معنای اصطلاحی آن و زمان پیدایش نحله متصوفین همانند متکلمین است، پیش تر می آیم، حجم روایاتی که در آنها واژه تصوف و صوفی به کار رفته است - و ما در چهار گروه آنها را بررسی کرده ایم - بیشتر می شود. روایانی که نام آنها با پسوند صوفی به کار رفته و ملقب به صوفی بوده اند نیز افزایش یافته است که برخی از آنها از شاگردان و اصحاب بی واسطه ائمه معصومین رحمته الله علیهم بوده اند. از جمله این راویان می توان به اسامی زیر اشاره کرد:

الف) ابو عبدالله جابر بن حیان صوفی: وی از مفاخر شیعه و از شاگردان درجه اول امام صادق رحمته الله علیه بوده است. ابن خلکان در تاریخ خود و در شرح حال امام صادق رحمته الله علیه می نویسد: جابر بن حیان صوفی کتابی در هزار صفحه نگاشته است و در آنجا به پانصد رساله از رسائل ابی جعفر صادق رحمته الله علیه اشاره کرده است.

عبدالحسین شبستری در کتاب اصحاب الامام الصادق (۲۷۷/۱) می نویسد: جابر بن حیان... از

مفاخر علمای شیعه و از مشاهیر فلسفه و حکمت و طب و ریاضیات و فلک و منطق و نجوم بوده است. وی متصوف (صوفی)، ادیب، زاهد و واعظ بود و در انواع دانش تألیف دارد. جابر شاگرد امام صادق علیه السلام بود و علم خود را از آن امام گرفته است. جابر در سال ۱۲۰ق در طوس به دنیا آمد... و در سال ۱۶۰ق یا ۱۸۰ق... درگذشت.

ب) حسن بن عنبسه صوفی: نجاشی در رجال خویش وی را مورد اعتماد اصحاب حدیث می‌شمارد.

ج) احمد بن یحیی بن حکم الأودی صوفی: وی از اصحاب امام کاظم علیه السلام و مورد اطمینان اصحاب حدیث بوده است.

د) ابوعلی فضیل عیاض صوفی: زاهد و عارف مشهور قرن دوم که از خواص اصحاب امام صادق علیه السلام و گفته می‌شود مصباح الشریعة را او از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند و هر چند برخی وی را جزو اهل سنت می‌شمارند، ولی مورد اطمینان علمای شیعه بوده است.

ه) علی بن احمد صوفی: راوندی در قصص الانبیاء می‌گوید: «شیخ صدوق بسیار از وی روایت نقل کرده است». وی گرچه بسیار مورد تجلیل و توجه عالمان حدیث‌شناس شیعی بوده است، ولی امثال نجاشی و شیخ طوسی بر این باورند که به احادیث او به دلیل اتهام به غلو، نمی‌توان اعتماد کرد. البته مسئله غلو که بسیاری از راویان ممتاز به اتهام آن تضعیف شده‌اند، جای بررسی بیشتری دارد.

و) ابوالحسین صالح صوفی: وی نیز از اصحاب امام صادق علیه السلام بوده است.

این شش نفر تنها برای نمونه نام برده شده‌اند. در مجموع بیش از سی راوی هستند که به صوفی یا عارف شهره‌اند و وجود این حجم انبوه، آن هم پس از شکل‌گیری واژه تصوف و صوفی بسیار قابل تأمل است؛ زیرا اگر این واژه به واقع از منظر اهل بیت ناپسند می‌بود، بی‌گمان اصحاب آن بزرگواران و آنها که در سلسله راویان شیعی قرار دارند، شهرت به آن لقب را نمی‌پذیرفتند و آنچه امثال شیخ حرّ عاملی علیه السلام در توجیه این شهرت آورده‌اند بسیار ضعیف است. شیخ حرّ در اثنا عشریة (ص ۱۹-۲۱) پنج وجه در توجیه مسئله می‌آورد که هیچ یک پذیرفتنی نیست و با شواهد و قرائن و

مدارک موجود سازگاری ندارد. اگر ایشان از منظر دیگری به مسئله می‌نگریستند و احتمال‌های دیگری نیز درباره صوفیه می‌دادند، وجود راویان فراوانی که ملقب به صوفی بودند- آن هم پس از شکل‌گیری نحله صوفیه و معنای اصطلاحی یافتن واژه صوفی و تصوف- معنای ویژه‌ای برای ایشان می‌داشت.

در پایان باید یادآور شد که موضوع مطرح در نکته اول شایسته پی‌گیری فراوان است و ما بر این باوریم که باید شرح حال همه این اشخاص و مانند آنها و راویان از آنها و مروی عنه‌های ایشان و نوع روایت‌هایی که نقل کرده‌اند و مسائل فنی دیگر، همه بررسی شود که بی‌گمان جنبه‌های پنهان فراوانی کشف خواهد شد.

### دوم- رهبانیت اسلامی

این پژوهش از نظر محتوایی آن‌گاه کامل است که مسئله «رهبانیت» از منظر آیات و روایات بررسی شود؛ زیرا رهبانیت و تصوف یک حقیقت جوهری است که در آیین مسیحی به رهبانیت و در دین اسلام به تصوف شهرت یافته است. ملا عبدالرزاق کاشانی در شرح مقام رعایت، با توجه به آیه ۲۷ سوره حدید در تبیین رهبانیت می‌گوید:

الرهبانية المبتدعة فى دين المسيح هى كالتصوف فى دين الاسلام (شرح منازل السائرين، ۲۸۴).

تأمل در جنبه‌های مختلف بحث رهبانیت در آیات و روایات، ما را به همین نتیجه‌ای که در مسئله تصوف بدان رسیده‌ایم، می‌رساند؛ با این مزیت که آیات و روایات درباره رهبانیت از نظر دلالت روشن‌تر و به لحاظ سند قوی‌تر است. بنابراین، اصل رهبانیت به معنای سلوک زاهدانه و عارفانه با محوریت زندگی توحیدی نه تنها مورد تأیید دین، بلکه مطلوب‌غایی است و اسلام در پی تحقق چنین حیاتی برای مسلمانان و یا دست‌کم خواص ایشان است.

دقت در سخنان پیشوایان معصوم علیهم‌السلام در این زمینه به خوبی می‌رساند که آن بزرگواران در پی معرفی رهبانیت خاصی هستند که می‌توان از آن با عنوان «رهبانیت اسلامی» یاد کرد و دست‌کم در مقایسه با رهبانیت مسیحی سه ویژگی اساسی دارد:

۱. نقادی رهبانیت مسیحی و حذف بسیاری از عناصر نامطلوب و پیرایه‌های ناصواب از آن؛
  ۲. تکامل ذاتی رهبانیت مورد نظر اسلام در مقایسه با رهبانیت مسیحی به تبع تکامل دین اسلام نسبت به مسیحیت واقعی، که تبلور واقعی این تکامل در حضور اجتماعی و جهادی رهبانیت اسلامی در متن اجتماع و حیات بشری است.
  ۳. تشکیکی بودن برنامه‌های انسان‌ساز اسلامی. از تأمل در آیات و روایات و سیره معصومین کاملاً پرمی‌آید که برنامه عمومی اسلام با برنامه‌های اختصاصی متفاوت است؛ یعنی رهبانیت و تصوف اسلامی گرچه مطلوب است، ولی در هر سطحی قابل توصیه نیست. این نکته اخیر جای پژوهش بسیار دارد و غفلت از آن در بسیاری از برنامه‌های عرفانی موجب آسیب‌های جدی اجتماعی می‌شود.
- البته موضوع مطرح در نکته دوم نیز شایسته پژوهش‌های افزون‌تر و فنی‌تر است که مجال دیگری می‌طلبد.





## منابع

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، *اصول کافی*، تحقیق: علامه شیخ محمد جواد الفقیه، بیروت، دارالاضواء، ۱۹۹۲م.
۲. طوسی، شیخ محمد بن حسن، *امالی*، قم، دارالتقافة، ۱۴۱۴ق.
۳. موسوی خوئی، سید ابوالقاسم، *معجم رجال الحديث*، ۲۴جلدی، در لوح فشرده معجم فقهی، نسخه سوم، ۱۳۷۹ش.
۴. محدث نوری، *مستدرک الوسائل*، ج ۳ و ۱۱، طبع سنگی، [بی جا]، [بی نا]، [بی تا].
۵. ترمس عاملی، شیخ امین، *ثلاثیات کلینی و قرب الاسناد*، قم، دارالحديث، ۱۳۷۵ش.
۶. صدوق، شیخ ابو جعفر محمد بن علی، *معانی الاخبار*، تصحیح: علی اکبر غفاری، قم، انتشارات اسلامی، ۱۳۶۱ش.
۷. قشیری، عبدالکریم بن هوزن، *الرسالة قشرية*، تحقیق: عبدالحلیم محمود و الدكتور محمود بن الشریف، قم، انتشارات بیدار، ۱۳۷۴ش.
۸. کاشانی، ملا عبدالرزاق، *شرح منازل السائرين*، قم، انتشارات بیدار، چاپ جدید، [بی تا].
۹. بهبهانی، وحید، *خیراتیہ در ابطال طریقہ صوفیہ*، قم، مؤسسه علامه مجدّد وحید بهبهانی، [بی تا].
۱۰. احسائی، شیخ احمد، *عوالی اللئالی العزیزة فی الاحادیث الدینیة*، قم، مطبعة السيد الشهيد، ۱۴۰۳ق.
۱۱. کلینی، محمد بن یعقوب، *فروع کافی*، تحقیق: علامه شیخ محمد جواد الفقیه، بیروت، دارالاضواء، ۱۹۹۲م.
۱۲. مازندرانی، ملا محمد صالح، *شرح اصول کافی*، ۱۲جلدی، تعلیقه: میرزا ابوالحسن شعرانی، در لوح فشرده معجم فقهی، نسخه سوم، ۱۳۷۹ش.
۱۳. مفید، شیخ محمد بن محمد بن نعمان، *الارشاد*، ترجمه: کوه کمري، [بی جا]، [بی نا]، [بی تا].
۱۴. امینی نجفی، علامه عبدالحسین احمد، *الفدیرة*، ۱۲جلدی، بیروت، دارالکتب العربی، چاپ چهارم، ۱۳۹۷ق.
۱۵. مجلسی، علامه محمد باقر، *بحار الانوار*، ۱۱۰جلدی، بیروت، مؤسسه الوفاء، چاپ دوم، ۱۴۰۳ق.
۱۶. شبستری، عبدالحسین، *اصحاب الامام الصادق*، ۳جلدی، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۸ق.
۱۷. راوندی، قطب الدین سعید، *قصص الانبیاء*، تصحیح: میرزا غلامرضا عرفانیان، قم، الهادی، ۱۳۷۶ش.
۱۸. عاملی، بهاء الدین محمد، *رساله اثنا عشریة*، تحقیق: شیخ محمد الحسون، قم، مکتبه آية الله مرعشی النجفی، ۱۴۰۹ق.



پښتونستان ګاونډي علوم او مطالعات فرانسې  
پرتال جامع علوم انساني